

به نام خدا

آیا قانون جبران را رعایت می‌کنیم؟

بیسوادترین، بی‌پول‌ترین و بی‌نظم‌ترین آدمها هم می‌دانند در مقابل چیزی که می‌گیرند، باید پولی بدهند و یا زحمتی بکشند و وقت بگذارند و به نوعی جبران کنند.

یادم هست قبل از اینکه با برنامه آموزنده گنج حضور که رایگان از تلویزیون پخش می‌شود، آشنا بشوم حال بدی داشتم و برای رفتن به یک سمینار یک ساعته که توسط دکتر روانشناسی برگزار می‌شد، نزدیک یک میلیون تومان هزینه کردم. و اکنون از خداوند خرد آفرین که مرا به این برنامه وصل کرد، سپاسگزارم و ننگ دارم که قانون جبران را رعایت نکنم.

قانون جبران اصلی‌ترین قانون زندگیست. قانون جبران چشم دل ما را باز می‌کند تا از نعمتهایی که داریم مسئولانه در جهت بهبود زندگی عمل کنیم، مثل: سلامتی، هوشیاری، شادی و روابط خوب.

قانون جبران قابل احترام است و این احترام به ما می‌آموزد به جای اینکه از جهان بیرون توقع داشته باشیم از خود بپرسیم: «من چه کاری برای این جهان کردم؟».

«گیرم» خوانده شده

گیر که خارست جهان، کژدم و مارست جهان
ای طرب و شادی جان، گلشن و گلزار تو کو؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۴۴

با اجرای قانون جبران می‌آموزیم کارهای خود را در جهت آوردن نور آگاهی به جهان انجام دهیم. با قانون جبران نیروی آفریدگاری به کارهای ما می‌ریزد و بر زندگی خود و انسانهای دیگر اثر مثبت می‌گذاریم.

جبران معنوی: این است که متعهدانه روی خود کار کنیم تا من ذهنی را به زندگی پس دهیم و هوشیاری حضور را پس بگیریم.

جبران مادی: این است که در عوض دریافت دانش معنوی، عوض آن را پرداخت کنیم.

بدون قانون جبران درهای برکت، آگاهی، امنیت، شادی و شوق به زندگی ما بسته می‌شود و چیزی دریافت نمی‌کنیم.

وقتی با آیات مولانا روی خودم کار می‌کنم، من ذهنی با قضاوت و مقاومت شروع به مسئله سازی، مانع بینی و دشمن تراشی می‌کند و به من تلقین می‌کند: «گوش کردن برنامه گنج حضور بس است. کارهای مهمتری داری، پاشو برو خرید کن یا تلفن به این و آن بزن» و هزار ترفند می‌آورد تا مرا از این کار مهم باز دارد.

این را بدانیم دریافتهای من ذهنی براساس بیشتر داشتن و بهتر بودن کاملاً سطحی و پوچ و بی‌تاثیر است، مثل یک عطر قلابیست که بوی آن زود می‌پرد. من ذهنی نظاره‌گر است و می‌خواهد بدون هیچ زحمتی همه چیز را مفت به دست بیاورد و این زرنگی را ارزش می‌داند و آن را به فرزندانش هم می‌آموزد که زیاد کار نکن، زرنگ باش و از دیگران جلو بزن تا پول بیشتری به جیب بزنی. شکر خدا اکنون از مولانا آموختم که مقاومت و حيله‌گری من ذهنی فقط کارافزایی و دردهای ناتمام است.

آبیاتی از مولانا آموختم که به اشتراک می‌گذارم:

مر شما را نیز در سوداگری
دست کی جنید چو نبود مشتری؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم بیت شماره ۸۳۱

یعنی خداوند هم مثل ما برای سوداگری و کار تبدیل هوشیاری دنبال مشتری خوب است، اگر طلب ما را ببیند دست می‌جنباند. طلب و تلاش و تعهد ما چه از لحاظ مالی و معنوی، جزو قانون جبران است.

کی نظاره اهل بخردن بود
آن نظاره گول گردیدن بود
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم بیت شماره ۸۳۲

یعنی من ذهنی نظاره‌گریست که در بازار جهان احمقانه می‌گردد و فضولی می‌کند تا چیز مفتی گیرش بیاید. او حقیقتاً خریدار آگاهی نیست، او شک دارد و تقلید می‌کند و در مقایسه خود با دیگران است.

پرس پرسان کین به چند و آن به چند؟
از پی تعبیر وقت و ریشخند
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم بیت شماره ۸۳۳

از فضولی قیمت‌ها را می‌پرسد و سؤال می‌کند که چه کنم زندگیم بهتر شود و یا چه کتابی بخوانم تا آگاهیم بالاتر رود، ولی افسوس که حاضر نیست در این راه از همانیدگی با پول بگذرد و قانون جبران را رعایت کند، پس دارد وقت گذرانی می‌کند تا چیز مفیدی گیرش بیاید.

از ملولی کاله می‌خواهد ز تو
نیست آن کس مشتری و کاله‌جو

کاله را صد بار دید و باز داد
جامه کی پیمود او؟ پیمود باد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم بیت شماره ۸۳۴ و ۸۳۵

درد همانیدگی‌ها چنان کرد به استخوان انسان‌ها می‌رساند که می‌خواهند از دردها نجات یابند و راه نجات را از ما می‌پرسند ولی من ذهنی که ذهن بدون ناظر است و ذهنش را خاموش نمی‌کند، مشتری کاله حضور نیست، وگرنه مولانا به ما آموخته که دیگران را جبر و سنی نکنیم و مرده خودمان را زنده کنیم.
کسی که من ذهنی‌اش را انکار می‌کند، صد بار اگر گنج حضور ببیند در آخر با حرص و پندار کمال، جامه همانیدگی‌هایش را چنگ می‌زند و راه هوای نفس را می‌پیماید.

کو قدوم و کرّ و فرّ مشتری
کو مزاح کنگلی سرسری
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم بیت شماره ۸۳۶

-کنگل: هزل، مسخرگی، شوخی

آن کجا که با قانون جبران قدم در مسیر آگاهی بگذاریم و با صبر و شکر و پرهیز، مشتری باشکوهی باشیم و تمرکزمان روی خودمان باشد تا از طریق ارتعاش بتوانیم تاثیر بگذاریم، نه از طریق فضولی و کنترل و پندار کمال!

و آن کجا که از روی ملولی و نیاز به تائید و توجه دیگران بیاییم گاهگاهی برنامه گنج حضور را گوش کنیم و با من ذهنی کنگلی که در توهم همانیدگی‌هاست، غلط‌های گذشته را تکرار کنیم و از اجرای قانون جبران سرسری بگذاریم، پس هیچ مزدی از زندگی نمی‌گیریم.

ز آن مزد کار می‌نرسد مر تو را که هیچ
پیوسته نیستی تو در این کار، گه گهی
-مولوی، مثنوی، غزل شماره ۲۹۸۱

و همینطور از حافظ داریم که:

سعی نابرده در این راه به جایی نرسی
مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد ببر
-دیوان حافظ، عزلیات، غزل شماره ۲۵۰

استاد که زندگیست برای عاشقانش سفره‌ای فراهم می‌کند که اگر طلب ما را ببیند و ما مشتری حقیقی باشیم، ما را در مسیر استادان زمینی قرار می‌دهد. و اگر ادب داشته باشیم، در مقابل استادانی چون مولانا خاموش می‌شویم و سؤال نمی‌کنیم تا پیغام زندگی به جان ما برسد و در عین ادب با اجرای قانون جبران، این پیغام رسان را نگهبان مرکز عدم شده‌مان می‌کنیم.

با سپاس از برنامه انسان ساز گنج حضور و عاشقان این راه 
دیبا از کرج